

نقش ضمائر پیوسته (متصل):

ضمائر پیوسته (م - ت - ش - مان - تان - شان) در سه نقش مفعولی، متممی و اضافی (مضاف الیهی) ظاهر می شوند.

مفعولی، مانند: دیدمت (= تو را دیدم)

متممی، مانند: گفتمش (= به او گفتم)

مضاف الیهی: عشقم (= عشق من) به این بود که حرفتان (= حرف شما) را بشنوم

نقش ضمائر پیوسته

* جهش ضمیر: ضمائر پیوسته در نقش مضاف الیه، گاه در نظم و نثر ادبی از مضاف خود جدا می شوند و به کلمات دیگر می پیوندند. به این جابجایی اصطلاحاً «جهش ضمیر» گفته می شود. مثال: لاله دیدم، روی زیبای تو امد به یاد... ← روی زیبای تو به یادم آمد

سوالات آزمون های نهایی با موضوع نقش ضمیر پیوسته

۱- در عبارت زیر، «نقش ضمیر متصل (پیوسته) را در جمله سوم بنویسید. مفعول (شما را دوست دارم).

عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم. الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه»

۲- در بیت زیر، نقش دستوری ضمیر پیوسته «ش» را بنویسید مضاف الیه (اضافی)

چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت

۳- با توجه به عبارت «از رد صدای شما می بایست پیدایتان می کردم.»

الف) نقش دستوری ضمیر پیوسته «تان»، متمم است یا مفعول؟ مفعول

ب) مرجع ضمیر «ان»، «شما» است یا «صدا»؟ شما

۴- در بیت زیر، نقش دستوری ضمیر پیوسته «ت» را بنویسید. مضاف الیه «روی» است.

تا چشم بشر نبیند روی / بنهفته به ابر، چهر دلبد

۵- نقش دستوری ضمائر مشخص شده را در هر مصرع بنویسید. الف) مضاف الیه «سر» است. ب) متمم است. (مرا برای من)

الف) گفت آگه نیستی کز سر درافتاد کلاه ب) که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

۶- با توجه به سروده زیر، مرجع ضمیر شخصی پیوسته «ش» در واژه «انتظارش» چیست؟ گل

و در بهاران، عشق من! / خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم

۷- در عبارات زیر، مرجع ضمائر مشخص شده را تعیین کنید.

الف) و هر چه موجودند، از روحانی و جسمانی طالب کمال اند. و هیچ کس نینی که او را به جمال میلی نباشد. هیچ کس

ب) همراهی با شما را دوست تر داشتم. بی آن که بدانید تعقیبتان کردم و نفهمیدم چه قدر از سنگرها فاصله گرفته ایم. شما

۸- در نوشته «حتی اگر من صدایتان نمی کردم، متوجه حضور من نمی شدید» نقش دستوری ضمیر پیوسته «تان» چیست؟

مفعول است (شما را صدا نمی کردم...)

توشه ای برای موفقیت

جدول تعدادی از ضمائر پیوسته متون فارسی دوازدهم و نقش آن‌ها

نقش ضمیر	بیت یا عبارت
مضاف الیه - مضاف الیه	۱- منت خدای را، عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. که طاعت او به شکر او اندر
مضاف الیه	۲- همّت بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم ای طایر قدس همّت بدرقه راه من کن ...
مضاف الیه	۳- به سوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی ... به کلام من...
مضاف الیه	۴- رخس بی مانند / با هزارش یادبود خوب خوابیده است با هزار یادبود خوب او
مضاف الیه	۵- با محتسب عیب مگویند که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است با محتسب عیب من را مگویند...
مضاف الیه	۶- زمانه گر بزند آتش به خرمن عمر بگو بسوز که بر من برگ کاهی نیست زمانه اگر آتش به خرمن عمر من بزند...
مضاف الیه	۷- وجه خدا اگر شود منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی وجه خدا اگر منظر نظر تو شود...
مضاف الیه	۸- می کارمت در چشم‌ها گل نقش امید / می بارمت بر دیده‌ها باران خورشید گل نقش امید در چشم‌های تو می کارم / باران خورشید بر دیده‌های تو می بارم
مضاف الیه	۹- دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده داغ عشقی بر جبین (پیشانی) دل من نه (بگذار) به زبان من بیانی آتشین ده
مضاف الیه	۱۰- بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید بعد چندی که چشمش را گشود... (مضاف الیه چشم)
مضاف الیه	۱۱- بس که خونش رفته بود از تن / بس که زهر زخمها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود. بس که خون از تن او رفته بود / بس که زهر زخمهای او کاری [بود] گویی از تن او حس و هوش رفته بود.
متمم	۱۲- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی مگر از آتش دوزخ برای او...
متمم	۱۳- نخستین بار گفتش کز کجایی؟ نخستین بار به او گفت...
متمم	۱۴- در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست در عشق کسی قدم نهد که برای او جان نیست.
مفعول	۱۵- ورایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه جهان آفرین من را نگاه ندارد.
مفعول	۱۶- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی خواب و خور تو را از مرتبه خویش دور کرد...
مفعول	۱۷- چنان که می گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند ... (همچنین) او را بر انگاره عشق آباد ساخته اند.

مفعول - مضاف الیه	۱۸- بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت بوی گل، من را چنان مست کرد که دامن از دست من برفت.
مفعول - مضاف الیه	۱۹- هیچ نقاش نمی بیند که نقشی برکشد و آن که دید، از حیرت کلک (قلم) از بنان (سرانگشتان) او افکنده ای هیچ نقاش تو را نمی بیند که
مفعول	۲۰- یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند این بار می برند که زندانیت کنند این بار تو را می برند که زندانی کنند.
مفعول	۲۱- کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کاووس کیانی که او را «کی» نام نهادند.
مفعول	۲۲- ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند ... باز او را بخواند.
مفعول	۲۳- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن آن (او) را زاشک ویران کن